



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرزاتین،خیابان اوند،کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۰ و ۸۸۸۰۷۱۹ نمابر: ۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۳-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۰ اذان مغرب ۱۷:۲۵ اذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۵

نگاه

سنت تربیت تعزیه‌خوان (قسمت آخر)



احمد مسجدجامعی

● خسروشهر هم مانند معین‌البکای دوره قاجار کار تربیت تعزیه‌خوان، انتخاب افراد برای ایفای نقش‌های مختلف، طراحی صحنه، انتخاب اشعار، تهیه نمایشنامه و از همه مهم‌تر نحوه اجرای آن را بر عهده دارد. بیشتر کسانی که در اجرای تعزیه او را کمک می‌کنند افرادی هستند که او را کودکی برای این کار انتخاب کرده‌اند و هیچ‌کدام از آنها برای این کار خود، حقوقی دریافت نمی‌کنند. این تعزیه در ایام محرم به مدت پنج‌شب و همچنین ظهر روز عاشورا بر گزار می‌شود. در حیاط این حسینیه، صحنه نسبتاً بزرگی ساخته‌اند. مردم برای تماشای تعزیه در حیاط و داخل حسینیه که به حیاط و صحنه مشرف است می‌نشینند. در انتهای حسینیه هم دو اتاق وجود دارد که «اتاق جنگ» نام دارد و تمامی وسایل، تجهیزات و لباس‌های تعزیه در آنجا نگهداری می‌شوند. بر خلاف تصور عمومی، نحوه استفاده از تجهیزات و لباس‌ها در تعزیه هرکدام دارای دلیلی و منطقی است که خسرو شمر معین‌البکه همه را برایتان شرح می‌دهد. معمولاً این‌سعد و حَ‌ز لباس زرد می‌پوشند چراکه دودل هستند و رنگ زرد نشانه این تردید و دودلی است. رنگ قرمز مختص مخالف‌خوان‌ها و گروه اشتقاقست. لباس سیاه را هم اولیاخوان‌ها می‌پوشند و هم اشتقاق؛ مخصوصاً حرم‌له که با لباس سیاه و چند پر رنگی (جز سبز) قابل شناختن است و این نشانه سنگدلی و شقاوت زیاد اوست. لباس عبداللبن‌نیز یاد هم سیاه است که به طرز زیبایی زربافی شده و بیشتر این زربافت‌ها در لباس او مورد نظر است. بعضی از سرداران لشکر اشتقا آبی‌پوشند که اشعث و خولی از آن جمله‌اند. امام معمولاً عبای سبز به تن می‌کند اما اگر بخواهد در صحنای خطبه بخواند، لباس سفید بر تن می‌کند. دیگر نقش‌ها همچون علی‌اکبر و قاسم هم سبزپوشند. نقش‌های حضرت عباس و حضرت مسلم تنها کسانی هستند که فقط سفید می‌پوشند (شاید دلیل سفیدپوشی «شبیّه» این دو شخصیت از این روست که آنها در میدان جنگ رو‌درو به شهادت نرسیدند). برهای سبز رنگی که روی کلاهخود، شبیه‌خوان حضرت عباس(ع) را از سایر اولیاخوان‌ها جدا می‌کند. اشعاری را هم که خسرو شمر برای تعزیه انتخاب می‌کند معمولاً از نسخه‌های مختلف معتبر است. شبیه‌خوان‌ها در خواندن آن هم از دستگاه‌های موسیقی خاص پیروی می‌کنند. یکی از بخش‌های مهم تعزیه مربوط به صحنه آخری است که امام پس از دست‌دادن با یارانش و خداحافظی با اهل حرم، تنها در حال نبرد است. جبرئیل به امام می‌گوید برای رسیدن به وصال معبود، وقت آن است که دست از جنگ بکش و سر خود را در این راه بگذارد. امام در جواب او می‌گوید:

منت می‌کشم سر می‌دهم / احبتر ناز‌کتر از گل را به خنجر می‌دهم/ گویان آید صد چاکم کنید / بر سر کوی منی‌خاکم کنید

شمر بالای سر امام می‌آید و می‌گوید:

بگو شهادت خود را سر از تن جدا سازم / میان سر و تنت طرح دوری بیندازم

پس از آن شمر ۱۰ ضربه به سر حضرت می‌زند و در اثر هر ضربه امام نامی را بر زبان می‌آورد: الله اکبر، وامحمدا، وفاطمه، واعلیا، وحسنا، وازینبا، واعترا تا واکلئوما، واسکینه، وارقیسه. در اثر هر یک از ضربه‌ها یک کیوتر بر هوا آزاد می‌شود. بعد از آن امام این شعر را می‌خواند و به شهادت می‌رسد: روم ز شوق کنون جانب رسول‌الله / اقول اشهدان لااله‌الله، محمد است رسول و علی‌ولی‌الله

معمولاً در انتهای این بخش از تعزیه، شمر نیز از خود بی‌خود می‌شود و با داد و فغان و آه با صدای ناله جمعیّت، روی صحنه به عزاداری می‌پردازد. در این حسینیه شعری روی دیوار به این مضمون وجود دارد: «نه من شرم نه اینجا کربلاست/ غرض ذکر مصیبت دیرپای عزاست» که به امر حضرت‌ش خسروشمر معین‌البکاست»

خسرو شمر با محاسن سپید و کلاه نمادی، توانسته است

تنها با یاری اهالی، مجلس فاخر تعزیه را در تهران برپا نگه

دارد و حسینیه دو شهید دولتا‌یاد، آموزشگاهی است که در

آن مراسم تعزیه‌خوانی به نسل‌های بعدی آموخته می‌شود؛

آموزشگاهی که بینگادگران آن زنی کم‌سواد اما دانا بود.

شرق

روزنامه

یکشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۲ ۳ ربیع‌الاول ۱۴۳۵ ۵ ژانویه ۲۰۱۳ سال یازدهم ، شماره ۱۹۲۰ ۱۶صفحه

زاویه دید

تخیل نگاران دنیای مجازی



سرگه بارسقیان

رادیو تهران در دهه ۴۰ برنامه پرمخاطبی داشت به اسم «همروز، همین ساعت، همین‌جا» با اجرای مانی و فروزنده اربابی که از مهم‌ترین برنامه‌های تاریخ رادیوپوست؛ اما یک شوخی یا خیر ساختگی کافی بود برای ماندگاری بیشترش در خاطره‌ها. اورسن ولز، کارگردان فیلم «همشهری کین» وقتی در رادیو کار می‌کرد، یک گزارش ساختگی پخش کرد درباره حمله فضایی‌ها به آمریکا؛ این شوخی آنقدر جدی گرفته شد که مردم آمریکا را وحشت‌زده کرد و بلوایی به‌پا خاست. نویسنده برنامه همین «همروز، همین ساعت، همین‌جا» با الگوبرداری از همان شوخی، یک خبر ساختگی نوشت که از دست ناظر متون رادیو هم در رفت و رسید به گوینده و خواند: «مقامات مطلع جهانی اطلاع داده‌اند که یکی از سیارات در حال نزدیک‌شدن به کره‌زمین است و زمین ما به احتمال زیاد تا دوساعت دیگر با برخورد به این سیاره، زیرورو خواهد شد. در چنین شرایطی، شنونده عزیز شما به چه فکر می‌کنید و این دوساعت را که آخرین مهلت زندگی شماست، چگونه خواهید گذراند؟» تهران شد شهر وحشت، زنی رنگ زده به رادیو و گفت تا خبر را شنیده، بچه‌اش را سقط کرده‌ا! کار به نخست‌وزیری و ساواک کشیده شد. نویسنده و گویندگان و ناظر متون هر یک از زیر بار مسوولیت شانه خالی کردند تا اینکه نصرت‌الله معینیان، سرپرست کل انتشارات و رادیو مجبور شد مسوولیت پخش این خبر ساختگی را برعهده گیرد. همان یک شوخی در درس‌ساز برای زیرسوال‌رفتن اعتبار یک برنامه و کل رساله کافی بوده‌نشان می‌داد. رسانه‌ای که فراگیر باشد و مهم، شوخی‌اش هم هو‌نل‌اک است و کسی باید پا پیش بگذارد برای عقوبت کشیدن و بردوش گرفتن بار مسوولیت. چند دهه بعد از آن تکتازی رادیو، اینترنت آمد و فراگیری‌اش چنان شد که هرکس از درون اتاق خانهاش با دستگاه هم‌راهش که به اینترنت دسترسی دارد، سایتی هوا می‌کند و هرچه دل تنگش می‌خواهد، می‌نویسد. بعد قانون گذاشتند که باید اینها هم ثبت شوند. در بین تمام قوانینی که پای هر نشریه مکتوب و

اتفاق

«شوخی کردم» شوخی شوخی آمد

شرق: همه‌چیز شوخی بود. مراسم رومانی از نخستین مجموعه از کار تازه مهران مدیری یعنی «شوخی کردم» با شوخی و خنده و به قول خود مدیری؛ بدون هیچ برنامه‌ریزی‌ای با یک‌دوره‌می عصرانه در سالن پذیرایی هتل های تهران برگزار شد و این مجموعه رسماً از امروز وارد بازار رسانه‌های تصویری شد تا بار دیگر مدیری در رقابت با تماشاگرانش بخت خود را بیازماید. مراسم با حضور جمعی از هنرمندان نام‌آشنای سینما، تلویزیون و تئاتر برگزار شد؛ هنرمندانی که تعدادی از آنها در همین مجموعه بازی کرده بودند. مدیری بعد از سال‌ها با مجموعه «شوخی کردم» بازیگران طنزی را که از نوروز ۷۷ کارشان را با او آغاز کردند، زیر یک سقف جمع کرد. در این جمع که مهران غفوریان، جواد رضویان، نادر سلیمانی و لاله صوری در کنار باران این‌روزهای مدیری یعنی سایام انصاری، محمدرضا هدایتی و هادی کاظمی قرار داشتند جای رضا عطاران تنها خالی بود؛ بازیگری که این‌روزها بیشتر از بازی به فیلمسازی فکر می‌کند و قرار است با «رد کارپت» در جشنواره فیلم فجر شرکت کند. البته مدیری در جمع «خوچندنفره بازگراشتن در مجموعه شوخی کردم از بازیگرانی که بیشتر به نقش‌های جدی معروف هستند مثل کمند امیرسلیمانی کمک گرفته است؛ آقای کارگردان که در میان تشویق پرشور حاضران در مراسم روی صحنه آمد؛ گفت: «شوخی کردم با



یکشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۲ ۳ ربیع‌الاول ۱۴۳۵ ۵ ژانویه ۲۰۱۳ سال یازدهم ، شماره ۱۹۲۰ ۱۶صفحه

معصومی همدانی در «شهر کتاب»

شرق: به‌تازگی کتاب «علم، جامعه، اخلاق» جستارهایی در ابعاد اجتماعی و اخلاقی علم با ترجمه جمعی از صاحب‌نظران به فارسی ترجمه و انتشارات مینوی خرد آن را منتشر کرده است. نشست هفتگی شهر کتاب روز سه‌شنبه ۱۷دی ساعت ۱۶:۳۰ به‌نقدوبررسی این کتاب اختصاص دارد که با حضور دکتر حسین معصومی‌همدانی، دکتر حسین شیخ‌زبایی و دکتر امیراحسان کرباسی‌زاده در مرکز فرهنگی شهر کتاب واقع در خیابان شهیددہشتی، خیابان شهیداحمد قصری (بخارست)، نبش کوچه سوم بر گزار می‌شود.



از هر نظری ضرر

لقمان حکیم: من شرمندهام



پوریا عالمی

خوشبختانه ظاهر و باطن‌مان دارد یکی می‌شود. تا هفدهده سال پیش خیلی حرف‌ها و عبارات، حرف‌های درگوشی بود و اگر به گوش کسی می‌رسید گوش‌گونده و شنونده از خجالت سرخ می‌شد. الان کسی گوشش بدهک‌ل این حرف‌ها نیست و هرچه به دهان کسی برسد بدون معطلی به گوش دیگران صا‌درش می‌کند.

این قضیه بد است یا خوب؟ ما نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم وزارت ارشاد که این همه مته به خشخاش می‌گذارد و با پنس و موچین، کلمه از کتاب‌ها حذف می‌کند، حاصل کارش اصلاً تأثیرگذار نبوده. یعنی چی؟ یعنی کتاب‌هایی که چاپ می‌شود وزارت ارشاد سعی می‌کند کاملاً پاکیزه منتشر شود، بدون هیچ کلمه، هیچ‌تعبیر یا مفهوم شک‌برانگیز. یعنی چی؟ یعنی اینکه توی این سال‌ها کتاب‌ها ض‌دعوفنی شدند، اما عفونت جای دیگری وجود داشته. یعنی چی؟ یعنی اینکه وزارت ارشاد که برخی کتاب‌ها را ممنوع‌الچاپ اعلام می‌کرد و می‌ریخت دور و خمیر می‌کرد، در همان لحظه رییس‌دولتش پشت تربیون‌هایی که مخاطب می‌بینوی دارد، از دستب‌رد «الو!» به مقولای خاص و سوختن موضع حساس و آب ریختن به منطقه سوخته‌شده و چه‌وچه حرف می‌زد. یا در برخی مجالس همراه با پر تاپ جاج‌سسی خف‌خیالی به هم گفته می‌شد و جالب اینکه همه این کلمات درشت، مخاطبان میلیون داشت. اما کتاب‌هایی که خمیر می‌شد دست‌بالا د‌ه‌زار مخاطب داشت که آن‌هم باید سال‌ها توی کتابفروشی خاک می‌خورد تا کسی حوصله کند یکی از آنها را ورق بزند.

تاش برای پاکیزه نشان‌دادن ادبیات این دوره، وقتی سال‌ها بعد کتاب‌های ض‌دعوفنی‌شد را با برخی نطق‌های عفونت‌از مقایسه کنند، بس‌لر تعجب خواهند کرد و متوجه نمی‌شوند یاد پدرخروسی را که بیرون‌زده باور کنند یا چیز دیگری را عکس زیر، عکس آموزنده‌ای است که اگر لقمان حکیم هم‌دوره ما بود حتماً علاوه بر اینکه از نطق رییس‌دولت سابق، نطق‌های برخی نمایندگان مجلس و دیگر درفشانی‌ها درس می‌گرفت، از روی سرمشق زیر، شبی ص‌دار مشق می‌کرد. اصطلاحی که روی بیل‌بورد بزرگ‌راه با فونت درشت نوشته‌اند و با افتخار نصب کرده‌اند، در حالت طبیعی بین د‌ع‌وی دو رائنده به زبان می‌آید که

هی فلاتی سرت جای دیگری است؟

عکس

لقمان حکیم را در قرن چهاردهم‌هجری شمسی پرس‌ب‌ندند ادب از که آموختی؟ گفت: لطفاً چهره من را شطرنجی پخش کن‌ید. خیلی شرم‌ند‌م.



مخبرالدوله

نسخه کامل «چرند و پرند» منتشر شد

● شرق: تازه‌ترین نسخه «چرند و پرند» مرحوم دهخدا توسط نشر ثالث روانه بازار شد. دبیر تحریریه این نشر با اشاره به نقش دهخدا در ادبیات ایران به «شرق» گفت: «این نسخه یکی از کامل‌ترین نسخه‌هایی است که تا به حال از این کتاب منتشر شده چراکه در آن علاوه بر مقالات دهخدا که در ایران نوشته شده بودند، سه یادداشت ایشان که در سوئیس به چاپ رسیده نیز در کتاب قرار دارند» محمد حسینی تأکید کرد: «دهخدا اثر زندای دارد و متن یادداشت‌های چرند و پرند، جدای از وجهه انتقادی و طنز آن، برای جامعه امروز ایران کاملاً خواندنی است.»



بار دیگر شهری که دوست دارم

«ب.جیم» ساکن تهران، هنوز زنده



بهزاد جعفری

چشم‌ه‌ایم را می‌بندم برای تصور لحظاتی در جا و مک‌انی غیر از این شهر. کجا؟ چم‌ک‌انی غیر از اینجا و ای‌ن کوچه‌ها و این عادت‌ها آرام می‌کنند؟ چه جایی غیر از اینجا را اینقدر می‌شناسم. چه شهری؟ چه روستایی؟ چه جغرافیایی؟ من در تهران به دنیا آمدم و از وقتی که توانستم و اجازه داشتم تنهایی تاکسی سوار شوم و خرید بروم و خیابان‌گردی کنم این شهر برایم ته نداشت. آن‌وقت‌ها چندب‌اری از ایستگاه مبدا تا مقصد یک اتوبوس را بی‌خیال طی کرده بودم. آن‌وقت‌ها که بعضی خط‌ها خلوت‌تر بود و دوست داشتم برای فراموشی یک غصه کوچک، مدتی قصه در دیوار‌ها را ببینم و شهر را. آن‌وقت‌ها وسعت پنجره یک اتوبوس به‌نظم شهرفرنگی با یک دریچه غول‌پیکر بود. می‌نشستم ولو، تا فریاد می‌خورد. یا «آخرشه»ی راننده قرم‌ز را بشکند. این‌روز‌ها اما از فشار و ترس جام‌اندن از زندگی، چه در اتوبوس چه متروخان جدید عزیز ته‌تغاری، می‌ترسم حتی از جلو میله در تکان بخورم. این‌روز‌ها همه‌چیز و همه‌کس در این شهر هلم می‌دهند. لای فشار جمعیتی نفس می‌کشم که دیگر نمی‌توانم سر‌به‌و‌ا باشم. از هر چراغ‌قرم‌زی که عبور می‌کنم صدایی را می‌شنوم که کلمه ok را تاپ‌ی می‌کنند. یعنی ب.جیم ساکن تهران هنوز.

یک دست صدا ندارد

فرهنگ اعتماد
گریه سهم دل تنگه
مانیفستی برای زندگی
بی فرهنگستان / تخریب میراث فرهنگی

آقا اینجا خانواده نشسته

شیوه‌های گرفتن توب از مسی
چگونه می توان مسی را دور زد
قرعه کشی دقت کن
تاکتیک های پیشنهادی به کی روش



سی و یکمین شماره ماهنامه کارتون و طنز دندون منتشر شد

خط خطی ها در جشنواره

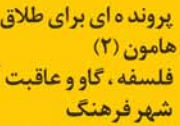
خط مخاطب
وقتی رضا کیانیان مخاطب بود
زیر پوست جلد



سندرم سیاسی بپا نجام

اعلام موجودیت حزب خط خطی

گزارش تصویری ماه
کلمه ها و ترکیبات تازه
رادیکال



پرونده ه ای برای طلاق

هامون (۲)
فلسفه ، گاو و عاقبت آن
شهر فرهنگ
استاتوس باز / وای به روزی که بگندد پفک

